

چگونگی تقابل روسیه و چین با آمریکا در اوراسیا

علی آدمی^۱

حسن آئینه‌وند^۲

به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان روابط بین الملل، قرن بیست و یکم را باید قرن اوراسیا دانست که تسلط بحری و بری بر آن می‌تواند آینده چینش قدرت در ساختار نظام بین‌الملل را تغییر دهد. ضرورت برخورداری از موقعیت سوق الجیشی بکر و وجود منابع مادی فراوان برای تبدیل شدن هر کشوری به یک قدرت جهانی باعث گردیده است تا بسیاری از کشورها با هر میزان قدرت در پی افزایش چیرگی و نفوذ خود در این منطقه باشند. ایالات متحده آمریکا از جمله این کشورها است که می‌کوشد تحکم همه جانبه خود را در این منطقه افزایش دهد. آمریکا با تکیه بر اصول "توسعه طلبی" و "مداخله‌گرایی" این اجازه را به خود داده است تا در منطقه‌ای حضور یابد که هزاران کیلومتر دورتر از خاک آن است. اما از منظر استراتژیست‌های آمریکایی دو کشور چین و روسیه به‌عنوان دو ابرچالش جهانی می‌توانند با ایجاد یک اتحاد استراتژیک ضد هژمونی آمریکا، مانع تحقق نظم جهانی مورد نظر این کشور شوند. این دو قدرت در دو دهه اخیر توانمندی‌های خود را در منطقه اوراسیا در راستا ایجاد اتحاد استراتژیک، شکل دهی به نظم موازنه محور و جلوگیری از مداخله قدرت خارجی در امور این منطقه به کار گرفته‌اند. اما این اتحاد به‌رغم نگاه مشترک هر دو طرف در حوزه نظری، درباره هژمونی آمریکا در حوزه عمل تاکنون محقق نشده است. شرایط پیش‌گفته این پرسش را به وجود می‌آورد که چرا با وجود شکل‌گیری هدف مشترک (مقابله با هژمون) میان روسیه و چین در عرصه عمل اتحاد ضد هژمونیک میان دو کشور شکل نگرفته است؟ در واقع چه محدودیت‌ها و ملاحظاتی مانع تحقق عملی ایجاد اتحاد ضد هژمون دو کشور در اوراسیا گردیده است؟ به منظور پاسخ به پرسش‌های یاد شده این فرضیه مطرح می‌شود که مسائلی چون تفاوت نگاه تاریخی روسیه و چین به منطقه، ماهیت روابط دوجانبه آنان با آمریکا و پیشینه متفاوت روابط با آن، اولویت‌های متفاوت منافع ملی در کنار تفاوت جایگاه قدرت هر دو بازیگر از جمله دلایل عدم تحقق عملی نظریه اتحاد ضد هژمون می‌باشد.

واژگان کلیدی: هژمون و ضد هژمون، ژئوپلیتیک منطقه‌ای، اوراسیا، سازمان

همکاری شانگهای، روسیه و چین.

^۱ نویسنده مسئول، دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

Email: Aliadami2002@yahoo.com

^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

Email: ainehvand_hassan@yahoo.com

مقدمه

هنگامی که رونالد ریگان در پایان دهه ۸۰ میلادی کاخ سفید را ترک می‌کرد، روزنامه‌نگاران از او پرسیدند به نظر وی بزرگ‌ترین موفقیت دوران ریاست جمهوری‌اش چه بود وی در کمال فروتنی پاسخ داد، «من در جنگ سرد پیروز شدم» (تیشه یار، ۱۳۸۸: ۴۴). این سخن به ظاهر ساده ریگان در اصل به معنای آن بود که ایالات متحده آمریکا پس از تصاحب کیک پیروزی در جنگ سرد به دنبال یک کیک بزرگ‌تر در ابعاد جهانی با تکیه بر شعارهای کاپیتالیستی در حوزه اقتصاد و لیبرال-دموکراسی در حوزه سیاست می‌باشد که در نهایت ژئوپلیتیک جهان را یک‌دست آمریکایی کند. اما این کشور در مسیر هژمون‌خواهی خود با هژمون‌های مشتاق نوظهور همچون روسیه و چین به طور خاص در عرصه سیاسی - امنیتی و اقتصادی و نیز اسلام در عرصه فرهنگی مواجه شد و دنیای شرق به عنوان خاستگاه جدید قدرت‌های جهانی چالش‌گر مورد توجه قرار گرفت. روسیه به عنوان بزرگ‌ترین بازنده جنگ سرد به دنبال فرصت مناسب برای جبران ارزش‌های از دست رفته و کسب جایگاه ژئوپلیتیک سابق خود که در دوران اتحاد جماهیر شوروی به رقیب قدرتمند خود واگذار کرده، بود. این خیزش، بی‌تردید با برخورد با منافع هژمون مواجه می‌شد به گونه‌ای که شمار اختلافات امنیتی - نظامی روسیه با آمریکا در اواخر دهه ۹۰ میلادی از بحران کوزوو تا بحران‌های جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، گرجستان در سال ۲۰۰۸، لیبی در سال ۲۰۱۱، سوریه در سال ۲۰۱۱ و اوکراین در سال ۲۰۱۴ تاکنون روند افزایشی را هم از منظر تعداد و هم از منظر بستر جغرافیایی تجربه کرده‌است.

دیگر قدرت چالشگر جدید، کشور چین است. چین با ظهور خود به‌عنوان یک قدرت نوظهور بین‌المللی فضای رقابتی در حوزه ژئوپلیتیک را دگرگون کرده است و منازعات منطقه‌ای را افزایش داده است. این کشور با تکیه بر توان اقتصادی خود درصد افزایش قدرت نظامی و نفوذ در مناطق پیرامونی خود برآمده است که تا قبل از آن نفوذ هژمون بر آن سایه افکنده بود. فعالیت‌های اقتصادی چین در اقصی نقاط جهان به‌ویژه محور اروپا-آسیا روند افزایشی را طی می‌کند. این امر از طریق احیای جاده ابریشم پیگیری می‌شود. چین می‌خواهد با اجرای طرح «یک راه، یک کمر بند اقتصادی» جهان را به هم متصل کند که این مسئله هشدار جدی برای قدرت‌های سنتی از جمله آمریکا و اروپا (ساختار سنتی هژمونی) است؛ تا

جایی که ماریا چانگ^۱ در تازه‌ترین کتاب خود، «بازگشت ازدها؛ ملی‌گرایی زخمی چین»^۲ از آن به عنوان بزرگترین تهدید برای آمریکا یاد می‌کند و آن را کشوری ترسناک (ادراک آمریکا از چین) می‌خواند.

وجود این دو قدرت در برابر ایالات متحده آمریکا، حوزه ژئوپلیتیک جهانی را با رقابت جدید دولت‌ها همراه کرده است. به خصوص که نزدیکی دو کشور روسیه و چین به یکدیگر در منطقه‌ای مانند اوراسیا و اتحاد این دو کشور در برابر هژمونیک‌گرایی آمریکا محیط بین‌المللی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است؛ به گونه‌ای که برخی از صاحب‌نظران سیاسی معتقد هستند که در شرق و مهم‌تر از همه در اوراسیا چینش آینده قدرت مشخص می‌شود. اما مسئله مهم این است که با وجود هدف مشترک میان روسیه و چین برای مقابله با ساختار سنتی هژمونی جهانی این دو بازیگر کلیدی قرن اوراسیا در تحقق عملی شکل‌دهی به یک اتحاد استراتژیک ضد هژمون غرب ناکام بوده‌اند. این مسئله نگرانگان را به این مسیر رهنمود ساخته است که باید دلایل مهمی برای عدم شکل‌گیری اتحاد ضد هژمونیک دو قدرت وجود داشته باشد که پرداختن به آنها می‌تواند ابعاد واقع‌بینانه‌تری از این روابط به دست دهد. به این ترتیب سوال اصلی مقاله این است که چرا با وجود شکل‌گیری هدف مشترک (مقابله با ساختار سنتی هژمون) میان روسیه و چین در عرصه عمل اتحاد ضد هژمونیک به صورت همه‌جانبه میان دو کشور شکل نگرفته است؟ در واقع، چه محدودیت‌ها و ملاحظاتی مانع تحقق عملی ایجاد اتحاد ضد هژمون دو کشور در اوراسیا گردیده است؟ فرضیه مقاله نیز آن است که اگرچه در سال‌های اخیر شاهد همکاری روسیه و چین در حوزه اوراسیا بوده‌ایم که تشکیل سازمان همکاری شانگهای را می‌توان برجسته‌ترین نمونه آن معرفی نمود، اما مسائلی چون تفاوت نگاه تاریخی روسیه و چین به منطقه، نگاه متفاوت نخبگان سیاسی به روابط بین‌الملل، ماهیت روابط دوجانبه آنان با آمریکا و پیشینه متفاوت روابط با آن، اولویت‌های متفاوت منافع ملی در کنار تفاوت جایگاه قدرت هر دو بازیگر از جمله دلایل عدم تحقق عملی نظریه اتحاد ضد هژمون می‌باشد. در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی به منظور ارزیابی داده‌ها استفاده شده است.

¹. Maria Chang

². Return of the Dragon: China's Wounded Nationalism

چارچوب نظری

واژه ژئوپلیتیک ابتدا توسط دانشمند سوئدی به نام رودولف کیلن^۱ در سال ۱۸۹۹ میلادی به کار برده شد و از آن زمان تا امروز همواره از نظر مفهومی و موقعیت اجتماعی و علمی از حالتی شناور در موضوعات مورد اطلاق برخوردار بوده است (دادس، ۱۳۹۰: ۳۸). این واژه به بخشی از معلومات حاصله ناشی از ارتباط بین جغرافیا و سیاست اطلاق می‌گردد که علاوه بر توضیح رخدادها می‌تواند تحولات آینده را نیز تحلیل کند (Sullivan, 1986: 160). ژئوپلیتیک را در یک معنا به مطالعه روابط و منازعات بین المللی از منظر جغرافیا تعریف کرده‌اند. پیتر تایلور^۲، جغرافیدان سیاسی مشهور انگلیسی در تعریفی دیگر می‌گوید، «ژئوپلیتیک علم مبتنی بر مطالعه توزیع جغرافیایی قدرت بین کشورهای جهان به خصوص رقابت بین قدرت‌های بزرگ و اصلی است» (Taylor, 1993: 330). واقع‌گرایان انتقادی ژئوپلیتیک را حول چهار معیار تعریف می‌کنند؛ اول، ژئوپلیتیک یک واقعیت عینی است؛ دوم، آن شامل مجموعه‌ای از تصورات سیاسی است؛ سوم، ژئوپلیتیک هم‌زمان شامل مجموعه‌ای از رشته‌هایی است که این واقعیت عینی و تصورات سیاسی را مطالعه می‌کند؛ و چهارم، تصورات ژئوپلیتیک بر دنیای واقعی تاثیر می‌گذارند (Jessop, 2017: 1). پویش‌های ژئوپلیتیک سه سطح جهانی، منطقه‌ای و ملی را با خود درگیر می‌کند که البته بخش عمده‌ای از آن، جهانی است. آنجا که قدرت‌های بزرگ جهانی در راستای کسب یا حفظ پایگاه برتری خود، بازی‌های ژئوپلیتیک را در قالب دوستی یا دشمنی دنبال می‌کنند و از حاصل آن در گوشه کنار جهان، ستیزها، کشمکش‌ها، جنگ‌های خونین و یا صلح و همگرایی و دوستی و همکاری، سر درمی‌آورد. بخش دیگری از پویش‌های ژئوپلیتیک در سطح کوچک‌تر و در قالب مناطق انجام می‌شود. در این سطح نیز قدرت‌های جهانی می‌توانند نقش آفرین باشند، اما در قیاس با سطح جهانی، قطعاً در سطح منطقه‌ای قدرت‌های منطقه‌ای نقش زیادی خواهند داشت. در سطح ملی نیز پویش‌های ژئوپلیتیک می‌تواند دنبال شود. سطح ملی رفتار درونی کشورهای یک منطقه در سیاست داخلی کشور را نشان می‌دهد (دانایی صفت، ۱۳۹۳: ۴۱۲). بازی‌های ژئوپلیتیک می‌تواند، هم‌زمان دو یا سه سطح نام برده را با خود درگیر نماید. به طور مثال، ایالات متحده آمریکا در سطح جهانی سعی دارد تا با نفوذ و تأثیرگذاری بر مناطق مهم جهان

^۱. Rudolf Killen

^۲. Peter Taylor

نظیر منطقه اوراسیا به بازیگری در قالب‌های پیش گفته دوستی و دشمنی و پیامدهای آن پردازد و در مقابل در سطح ژئوپلیتیک منطقه‌ای، بازیگران منطقه‌ای مانند چین و روسیه سعی در مقابله با نفوذ و افزایش تاثیرگذاری خود در تمام منطقه با استفاده از ابزارهای خاص خود می‌باشند. اوراسیا بزرگ‌ترین بخش سرزمینی جهان است که تحت عنوان ابرقاره محوری شناخته می‌شود. در بیان اهمیت این منطقه همین کافی است که قدرت قانونمند اروپا، نئولیبرالیسم آمریکا، ظهور کنفوسیوس چین و سیاست‌های تزارگونه پوتین در این نقطه متمرکز شده‌است و برخورد آنها با یکدیگر ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم را رقم می‌زند (Katzenstein and Weygandt, 2017:429). آمریکا با سیاست‌های مختلف نظیر ایجاد پایگاه‌های نظامی، شروع جنگ، توافقات نظامی و اقتصادی تلاش کرده‌است تا ژئوپلیتیک منطقه را در مقابل وجود رقبای قدرتمند منطقه‌ای روسیه و چین به نفع خود رقم زند که این امر با مخالفت دو قدرت رو به رو شده‌است.

ژئوپلیتیک منطقه‌ای در بردارنده بازیگران مختلف و رفتارهای پیچیده‌ای است که بازی‌های متعددی به طور هم‌زمان در سطوح مختلف آن انجام می‌گیرد. اغلب رهبران در حالی که مشغول بازی در یک سطح هستند به دنبال تأثیر بر نتیجه بازی (هایی) هستند که در سطوح دیگر انجام می‌گیرد. کشورهای منطقه از هر بازی، اهداف جهانی، منطقه‌ای و ملی متفاوتی دارند. رابطه میان این سه سطح کنش نیز بسیار نزدیک است و تغییر در یک سطح موجب ایجاد اثرات برنامه‌ریزی نشده و پیاپی در سطوح دیگر می‌شود. تغییرات ایجاد شده در اثر خروج قدرت‌های بزرگ در توزیع قدرت در منطقه، فرصت‌ها و محدودیت‌های تازه‌ای را برای کشورها ایجاد می‌کند (دانایی صفت، ۱۳۹۳: ۴۱۳). در سطح منطقه‌ای کشورهای یک منطقه به دنبال تسط و سلطه بر تمام منطقه هستند و در این مسیر با دیگر قدرت‌های منطقه و در سطح بالاتر در رقابت با قدرت فرامنطقه‌ای به رقابت می‌پردازند. با این حال، اغلب رقابت‌ها در درون و میان قدرت‌های منطقه‌ای شکل می‌گیرد، چراکه تمام کشورهای منطقه توان قدرت‌نمایی در آن سوی مرزهای خود را ندارند. بنابراین کشورهای همسایه در یک منطقه بیشتر از قدرت‌های بزرگ دور و فرامنطقه‌ای، تهدید علیه یک‌دیگر محسوب می‌شوند تا جایی که مهم‌ترین تهدیدها برای کشورهای منطقه، تهدیدهایی هستند که ریشه در خود منطقه دارند (Kupchan, 1998: 69-70). در واقع در اثر رقابت‌ها، کنش‌ها و پویای ژئوپلیتیک

درون منطقه‌ای مانند جنگ، منازعه، رقابت، همکاری، همگرایی، واگرایی و ... ژئوپلیتیک منطقه‌ای شکل می‌گیرد.

مسئله مهم دیگر در کنش‌های ژئوپلیتیک، قدرت است. به بیان دیگر، تمامی کشورها در رقابت‌ها و همکاری‌ها، رفتارهای ژئوپلیتیک خود را با بهره‌گیری مستقیم یا غیرمستقیم از ابعاد مختلف قدرت‌شان پیگیری می‌کنند. لذا در کنش‌های ژئوپلیتیک در هر سه سطح به‌خصوص منطقه‌ای، قدرت و عوامل مختلفی که بر قدرت تاثیر می‌گذارد از اهمیت بالایی برخوردار است. ساموئل کوهن^۱، جغرافیدان معاصر آمریکایی این عوامل را در تحولات داخلی نظیر ساخت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فناوری و نیز عوامل خارجی مانند تجارت خارجی، روابط سیاسی، پایگاه‌های نظامی، هم‌پیمانان خارجی، مسائل مهاجرت که به توسعه و کنش متقابل بین کشورها و دولت‌ها و هم‌بستگی آنها به‌عنوان اجزای سیستم کمک می‌کنند، تقسیم بندی و از مهم ترین عوامل اثرگذار می‌داند (اعظمی، ۱۳۸۵: ۱۵۶). بنابراین قدرت در هر سطحی که باشد و از هر منبعی که فوران کرده‌باشد، ناگزیر از سوی بازیگران عرصه ژئوپلیتیک به کارگرفته می‌شود و مقیاس‌های مختلف ملی، منطقه‌ای و جهانی از آن متاثر می‌گردند. این قدرت می‌تواند در ابعاد سخت و نرم و یا ترکیبی از هر دو بنا بر شرایط زمانی و مکانی مورد استفاده قرار گیرد.

کنش‌های فوق را می‌توان در منطقه اوراسیا به طور عینی مشاهده کرد. اوراسیا منطقه‌ای است که هویت بین قاره‌ای دارد و به عنوان بزرگ‌ترین بخش سرزمینی جهان همواره دارای اهمیت ژئوپلیتیک بسیار بوده است. منطقه‌ای که به عنوان نقطه ثقل تحولات مهم جهانی به شمار می‌رود و همیشه کانون رقابت قدرت‌های جهانی بوده است (Brzezinski, 1997). اوراسیا نقش بسیار برجسته‌ای در شکل‌گیری موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک قدرت‌های بزرگ جهانی ایفا می‌کند که ریشه‌های آن را باید در ذخایر عظیم انرژی و موقعیت جغرافیایی این ابرقاره جستجو کرد (Weitz, 2006:156). ۷۵ درصد از جمعیت جهان، ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی و ۷۵ درصد منابع انرژی جهان به اوراسیا تعلق دارد (زرگر و صیاد، ۱۳۹۵: ۱۷۱). علاوه بر این، دسترسی به آب‌های آزاد، ایفای نقش پل ارتباطی و حضور قدرت‌های بزرگ هسته‌ای در ابرقاره موجب شده است تا برخی از تحلیلگران را به این موضوع که اهمیت ژئوپلیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی آن شده است متقاعد کند. بنابراین اوراسیا به

^۱. Samuel Cohen

عنوان هارتلند^۱ کره زمین، محور کلیدی تسلط و برتری جهانی به شمار می‌رود. در واقع، شاخص‌های مختص مناطق راهبردی جهان را باید در این منطقه جستجو کرد. این اهمیت به میزانی است که مکیندر^۲ می‌گوید، «هر قدرتی که بتواند بر اوراسیا مسلط شود، می‌تواند جهان را کنترل کند» (Mackinder, 1904:312). به همین دلیل سیاست ایجاد اتحادیه‌ها، آرایش نیروها، ائتلاف‌ها و به کارگیری صحیح ابزارها و امکانات سیاسی، ارکان اساسی اعمال قدرت راهبردی در صحنه جغرافیای سیاسی اوراسیا است و رقابت‌های ژئوپلیتیک در سایر نقاط جهان تبعی و حاشیه‌ای است. برژینسکی^۳ نیز اوراسیا را صفحه بزرگ شطرنج برای رقابت قدرت‌ها در صحنه بین‌المللی می‌داند و معتقد است که ارزیابی الگوهای رفتار ژئوپلیتیک قدرت‌ها در اوراسیا تا اندازه زیادی ساختار آینده نظام ژئوپلیتیک جهان را روشن خواهد کرد (Brzezinski, 1997:46). وی قرن بیست و یکم را قرن اوراسیا می‌خواند و معتقد است که این منطقه به جای اروپا به عنوان مرکز ثقل سیاست بین‌الملل در خواهد آمد. از نگاه برژینسکی در این منطقه چند قدرت وجود دارند که برای صلح و امنیت بین‌الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ چین و روسیه از مهم‌ترین این قدرت‌ها هستند (Brzezinski, 2009: 8). با توجه به مطالب گفته شده، دور از انتظار نخواهد بود که با توجه به سبقه تاریخی ابرقاره (جنگ‌های عظیم و ظهور قدرت‌های بزرگ) و همچنین در حال حاضر، حضور بزرگترین رقبای چالشگر هم‌مومن جهانی در اوراسیا به همراه منابع عظیم ژئواکونومیک از یک سو شاهد تلاش‌ها برای مقابله با هم‌مومن و افزایش نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای در پویش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و از سوی دیگر شاهد تلاش ابرقدرت جهانی برای حضور بیشتر و خنثی‌سازی سیاست‌های ضد‌هم‌مونیک در اوراسیا باشیم.

منطق سیاست خارجی آمریکا در اوراسیا

اصولا تغییر نظام‌های بین‌المللی به یکدیگر، بعد از گذار از دوره‌ای که به دوران انتقال معروف است، حاصل می‌شود. پس از فروپاشی نظام دوقطبی، ایالات متحده این‌گونه ظهور کرد. سازنده اصلی موسسات و اتحادهای بین‌المللی، ارائه‌دهنده بزرگ کالاهای عمومی، تضمین‌کننده ثبات بازار آزاد و ثبات پولی و ارائه‌دهنده تضمین‌های امنیتی به هر کشوری که

¹. Heartland

². Mackinder

³. Brzezinski

خریدار آن است. دهه ۹۰ میلادی شاید هیچ واژه پرکاربردی به اندازه «هژمونی لیبرال آمریکا»^۱ در فضای سیاسی نبود. واشنگتن نه تنها خود را با واژه‌های پرفرمداری چون دموکراسی، عدالت و حقوق بشر متحد کرد؛ بلکه آنها را در سطح جهانی نیز تبلیغ نمود به گونه‌ای که گمان می‌رفت آمریکا از سیاست خارجی عملگرا^۲ دوران جنگ سرد به یک سیاست خارجی صلح آمیزتر روی آورده است. تصویری که البته برخی از کشورها مانند چین و روسیه آن را باور نکردند (Schweller, 2018:39).

به‌عنوان مثال حضور ایالات متحده و تأثیرگذاری آن بر مناسبات امنیتی اوراسیا برای کشورهای هم‌چون روسیه و چین قابل پذیرش نیست و هر دو قدرت در تلاش برای خروج آمریکا از اوراسیا و حفظ محورهای ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک این منطقه برآمده‌اند (Olcott, 2004:375). به طور کلی، جاذبه‌های این منطقه برای ایالات متحده از منظر عوامل ژئوپلیتیک (محل تقاطع قدرت‌های آسیایی)، عوامل ژئواستراتژیک (استقرار سه قدرت اتمی در حاشیه آن)، عوامل ژئواکونومیک (نفت و گاز حوزه خزر)، ژئوفرهنگ (در چارچوب نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون) و گسترش حرکت‌های اسلامی می‌توان شمرد (سنجایی و سیفی، ۱۳۸۷:۷۲). اوراسیا به‌عنوان آینده تمام نمای سیاست بین‌الملل شناخته می‌شود که در آن آمریکا به‌عنوان ابرقدرت مداخله‌گر جهانی نفوذ خود را گسترش می‌دهد و در مقابل، قدرت‌های منطقه‌ای از تسلط آمریکا بر این منطقه جلوگیری می‌کنند. در واقع، آمریکا به نظریه هژمونی بر اساس ارزش‌های لیبرال غربی تاکید دارد و بر این اساس توسعه طلبی و مداخله‌گرایی در نقاط مختلف جهان را حق خود می‌داند (Lukin, 2018:307). خلأ به وجود آمده در دوران پساشوروی این امکان را برای آمریکا مهیا ساخت تا در نبود رقیب دیرینه با افزایش حضور خود در مناطق حساس مانند خاورمیانه توازن قدرت را به سود خود رقم بزند. به نظر می‌رسد که هژمونی آمریکا امروز به دنبال تکرار تجربه خاورمیانه در اوراسیا نیز است. چرا که تکرار این تجربه در اوراسیا می‌تواند علاوه بر کنترل رقیبان ژئوپلیتیک همچون روسیه و چین، هژمونی جهانی این کشور را نیز تقویت نماید (برژینسکی، ۱۳۸۵:۱۲۷). با توجه به این مسئله که در سال‌های اخیر راه برای نفوذ دوباره روسیه و نیز ترس از تسلط چین در منطقه باز شده است، تسلط و نفوذ آمریکا در اوراسیا حساسیت‌های بیشتری به خود گرفته

1. American Liberal Hegemony

2. Pragmatism

است. ایالات متحده کسب و تثبیت هژمونی جهانی را در سرلوحه تمامی تصمیم‌گیری‌ها، کنش‌ها و واکنش‌های سیاست خارجی خود قرار داده است و در این زمان، تلاش می‌کند از طریق ممانعت از ظهور یک قدرت چالشگر جهانی و یا حتی شکل‌گیری یک اتحاد ضد هژمونیک موقعیت خود را حفظ نماید. به همین جهت سعی می‌کند با نفوذ به حیط خلوت روسیه، کنترل چین و برقراری ارتباط با کشورهای همسایه آنها از ایجاد پیمان‌ها و اتحادهای ضد هژمون با ترکیب متفاوتی از ایران، روسیه، چین و هند جلوگیری نماید (نقصدی نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۱).

مهارت‌هایی همچون روسیه و چین و حتی ایران این بهانه را برای آمریکا به وجود آورد که در مناسبات امنیتی این منطقه حضوری فعال داشته باشد؛ به گونه‌ای که از سال ۱۹۹۹ که کنگره آمریکا استراتژی «راه ابریشم»^۱ را تصویب نمود، نقش و تأثیرگذاری واشنگتن در بسیاری از حوادث مانند انقلاب‌های رنگی سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ در این منطقه به مراتب بیشتر از روسیه و چین بوده است به گونه‌ای که ایالات متحده در نزدیک به دو دهه گذشته تلاش نموده است که الگوی آمریکایی را جایگزین الگوی روسی و چینی برای کشورهای منطقه نماید (یزدانی، ۱۳۸۵: ۳۷). تعمیق روابط اقتصادی با کشورهای منطقه برای جدایی آنها از روسیه و چین اولین استراتژی بود که آمریکا در منطقه اوراسیا به کار گرفت. به طبع برای کشورهایی که سال‌ها زیر پرچم اتحاد جماهیر شوروی بودند و روند توسعه و پیشرفت آنها به نوعی متوقف شده بود، پیروی از الگوهای واشنگتن برای پیشرفت و بازسازی اقتصاد ورشکسته در نبود الگوی دیگری همچون الگوی روسی بهترین فرصت را در برابر کشورهای منطقه قرار داد. از طرفی با گسترش ناتو به شرق، ایالات متحده این فرصت را پیدا کرد که همان ترتیبات سازمانی حوزه آتلانتیک را به سمت اورال گسترش دهد و اقتدار سازمانی خود را بر «قلب زمین»^۲ اعمال نماید (سجادیان و فیروزی، ۱۳۸۸: ۱۳۶). اگرچه روسیه دیگر از قدرت سابق خود برخوردار نیست، اما این کشور همچنان می‌تواند برای آینده آمریکا خطر آفرین باشد بنابراین ایالات متحده با حمایت ناتو تلاش می‌کند از شکل‌گیری یک هسته قدرت جدید توسط روسیه در اوراسیا جلوگیری کند. این درحالی است که چین هم با وجود رشد فزاینده اقتصادی و نظامی به قدرتی برتر در نظام بین‌الملل تبدیل

^۱. Silk Road

^۲. Heartland

شده است که در فضای ژئوپلیتیک اوراسیا دیدگاه‌های ژئوپلیتیک خاص خود را نسبت به ابرقاره راهبردی دارد. بنابراین به نظر می‌رسد که بیشترین امکان و استعداد شکل‌گیری محور ضد هژمون در اوراسیا باشد (کندی، ۱۳۸۹: ۴۱۷). لذا می‌توان گفت که به کارگیری سیاست‌های مختلف روسیه و چین در اوراسیا منجر به تضادهای ژئوپلیتیک بین آنها و سایر قدرت‌ها به خصوص آمریکا خواهد شد.

در همین راستا، برژینسکی در کتاب «یک استراتژی برای اوراسیا»^۱، اهداف کلی آمریکا در این منطقه را بدین شکل دسته بندی می‌کند:

۱. هدف کوتاه مدت؛ تثبیت تکثرگرایی ژئوپلیتیک رایج در منطقه در جهت جلوگیری از ایجاد یک ائتلاف خصومت‌آمیز که بتواند پیشتازی آمریکا را به چالش بکشد.
۲. هدف میان مدت جستجوی شرکای سازگار به رهبری آمریکا در تأمین امنیت از طریق همکاری.

۳. هدف بلند مدت؛ ایجاد هسته جهانی مسئولیت و اشتراک سیاسی به نحوی که هیچ قدرتی توان رقابت چالش برانگیز با آمریکا را نداشته باشد (رضایی، ۱۳۸۹: ۱۲). بنابراین منافع آمریکا در اوراسیا بسیار کلان و متعدد است. نظریه قلب زمین مکیندر هنوز معتبر است و آمریکا می‌داند تنها در صورت حضور در این منطقه است که می‌تواند با آرامش به پی‌ریزی نظم مورد نظر خود در جهان بپردازد (نقدی نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۶). از این رو این پرسش که در نهایت قدرت در منطقه اوراسیا چگونه تقسیم می‌گردد برای سلطه جهانی و میراث تاریخی آمریکا بسیار مهم است. این اهمیت به حدی است که در گزارش انجام‌گرفته توسط پنتاگون در سال ۱۹۹۲ که «طرح بی‌رقیب»^۲ نام گرفته است، گفته می‌شود باید کوشش کنیم که تا از تسلط قدرت دشمن در اوراسیا از طریق کنترل منابع، ممانعت به عمل آوریم. پنتاگون در سند مروری بر برنامه چهارساله دفاعی نیز، نتیجه می‌گیرد که پس از سال ۲۰۱۵، اگر قدرت‌های منطقه‌ای برای کسب رهبری در سیاست جهانی به رقابت با ایالات متحده بپردازند باید روی درگیری میان ابرقدرت‌ها حساب کرد. در این سند بیش از همه از روسیه و چین به‌عنوان رقیبان آمریکا، نام برده می‌شود (یزدان پناه درو، ۱۳۸۹: ۱۲۱). مجموع این دلایل، سبب مداخله و تلاش برای افزایش نفوذ هژمون در اوراسیا شده است. اما

^۱. A strategy for Eurasia

^۲. Unrivaled Plan

بزرگترین نتیجه سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در این ابرقاره محوری را می‌توان نزدیکی روسیه و چین به یکدیگر دانست. البته منظور ائتلاف نیست، اما پس از آغاز سیاست‌های تک‌محورانه واشنگتن در اوراسیا اشتراک منافع میان پکن و مسکو به وجود آمد. مهم‌ترین نقطه اتصال سیاست خارجی دو کشور را می‌توان تأکید و پیگیری چند جانبه‌گرایی دانست. این در حالی است که آمریکا با پیوند زدن یک‌جانبه‌گرایی با چند جانبه‌گرایی ابزاری در مقاطعی تنها به دنبال تثبیت موقعیت برتر خود در عرصه جهانی است و هیچ‌گاه اصول چند جانبه‌گرایی روسیه و چین در ابرقاره اوراسیا را نپذیرفته است. چین و روسیه درباره ادامه و تداوم روند یک‌جانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا نگران هستند و این مسئله را در سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده‌اند و به دنبال تغییر حرکت موجود از یک‌جانبه‌گرایی به سمت چند جانبه‌گرایی حداقل در بعد منطقه‌ای و سپس تعمیم آن به مقیاس جهانی می‌باشند.

ماهیت سیاست خارجی روسیه در اوراسیا

ایوان آیلین^۱، فیلسوف روسی معتقد است که نقش روسیه در جهان به‌عنوان یک ابرقدرت است. قدرت بزرگ به اندازه قلمرو یا جمعیت محدود نیست، بلکه از طریق توانایی مردم و حکومتشان درباره وظایف بین‌المللی بزرگ و برآوردن این وظایف خلافتان شناخته می‌شود. پس از جنگ سرد، مردم روسیه با یک خلأ عاطفی قدرت روبه‌رو شده‌اند که این خلأ تنها از طریق تسلط مسکو بر اوراسیا قابل جبران می‌باشد. این در حالی است که در حال حاضر مهم‌ترین متغیر در ژئوپلیتیک اوراسیا، حضور پایگاه‌های نظامی آمریکا در این منطقه است. اما برخلاف دهه ۹۰ میلادی، روسیه به دلیل نقش و حضور پوتین اعتماد به نفس پیدا کرده‌است؛ مردی که به قول هنری کسینجر از دنیای پلیس مخفی‌ها آمده، ملی‌گرای قدرتمندی که یاد گرفته است در سایه بازی کند و همان چهره تزارها را به نمایش بگذارد که نمی‌خواهد کشورش ضعیف دیده شود (Shanafah & Hassan, 2018: 87-88). پوتین فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیک قرن می‌داند بنابراین می‌کوشد تا این شکست بزرگ تاریخی را به هر نحوی در مقابل ایالات متحده جبران کند. این جبران عقب ماندگی در اوراسیا نمود بارزتری پیدا کرده است. مهم‌ترین وجوه اوراسیاگرایی در قلمروی سیاست خارجی روسیه پوتین شامل؛ بازسازی نفوذ

^۱. Ivan Ilyin

و برتری به نسبت از دست رفته خود در منطقه سازمان کشورهای هم‌سود، تضعیف و کم رنگ‌سازی نفوذ قدرت‌های غربی در این منطقه، به کارگیری نفوذ همیشگی بر جهت‌گیری سیاست خارجی و امنیتی کشورهای منطقه، تحکیم وابستگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای منطقه به روسیه و سیاست سد نفوذ و جلوگیری از گسترش ناتو به سوی کشورهای واقع در این منطقه است (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۶۳).

روسیه معاصر کشوری جدید است، اما عموم حاکمان آن هرگز ادعا نکرده‌اند که قدرتی جدید هستند. دیدگاه حکومت روسیه نسبت به جایگاه آن در جهان دهه ۹۰ میلادی بر این بنیان بود که روسیه تداوم همان قدرت بزرگ اتحاد جماهیر شوروی است و باید این گونه با آن برخورد شود (اسمیت، ۱۳۹۴: ۱۸۶). لذا تلاش دارد در وضعیت کنونی در قامت یک بازیگر مستقل بین‌المللی و به‌عنوان قدرت منطقه‌ای، نقش مهمی در تحولات جهانی و نقش اصلی را در اوراسیا ایفا نماید (Gava & Gad, 2018:1). رویکرد کلی روسیه در اوراسیا حفظ انحصاراتی است که از زمان اتحاد جماهیر شوروی برای این کشور باقی‌مانده است. این انحصارات در سه بخش اصلی انرژی، ارتباطات و حمل‌ونقل جمع شده است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان علایق و منافع روسیه در اوراسیا را در سه سطح اقتصادی، اجتماعی- فرهنگی و سیاسی- امنیتی برشمرد:

الف) علایق اقتصادی-تجاری: ۱. استفاده از منابع اولیه و مواد خام کشورهای منطقه؛ ۲. ترانزیت بخشی از کالاها و تولیدات منطقه به سمت شمال اروپا؛ ۳. استفاده از مسیر روسیه برای انتقال انرژی منطقه خزر؛ ۴. حفظ انحصار موجود برای تامین انرژی مورد نیاز منطقه؛ ۵. جلوگیری از ایجاد خطوط انتقال انرژی از مسیر قفقاز که انحصار روسیه را در این زمینه با خطر مواجه می‌سازد.

ب) علایق فرهنگی- اجتماعی: ۱. حفظ همبستگی فرهنگی و تاریخی در بین ملت‌های منطقه با استفاده از گذشته مشترک تاریخی؛ ۲. گسترش نفوذ از طریق تقویت و توسعه همکاری‌های اجتماعی؛ ۳. حفظ نفوذ در بین نخبگان که تربیت‌شده دوران اتحاد جماهیر شوروی می‌باشند و ارتباط با تحصیل‌کردگان جدید.

ج) علایق سیاسی- امنیتی: ۱. تلاش برای حفظ و تقویت پایگاه‌های نظامی موجود در منطقه (پایگاه‌های نظامی در ارمنستان، ایستگاه قبله در آذربایجان، قرقیزستان و ...); ۲. تلاش برای ممانعت از گسترش نفوذ و حضور نیروهای فرمانطقه‌ای از قبیل ناتو و آمریکا؛

۳. ایجاد ترتیبات امنیتی متناسب با تأمین حداکثر منافع روسیه؛^۴ جلوگیری از تغییر مرزهای سیاسی بر خلاف منافع روسیه؛^۵ بهره‌گیری از تنش‌ها و بحران‌های موجود در منطقه به منظور ایجاد توازن به سود خود و مدیریت بحران‌های منطقه و جلوگیری از بهره‌گیری سایر بازیگران از این بحران‌ها برای نفوذ در منطقه؛^۶ تلاش برای تضعیف محورهای مخالف روسیه در منطقه از راه گسترش مناسبات با کشورهای منطقه و همکاری با بازیگران منطقه‌ای که تقویت‌کننده مواضع روسیه می‌باشند (نقدی نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۲-۱۶۴).

اوراسیا به اندازه‌ای برای روس‌ها مهم است که سرگی لاوروف^۱، وزیر امور خارجه روسیه در مقاله‌ای که در مارس ۲۰۱۶ در ژورنال «امور جهانی»^۲ منتشر کرد به صراحت بیان می‌کند، «سیاست افزایش حضور و نفوذ از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام به مثابه طرح ایدئولوژیک نوینی برای جذب اوراسیا برای مقابله با سیاست‌های ایالات متحده در این منطقه است. لذا روسیه تمام تلاش خود را برای تحقق آن به کار خواهد بست تا جهان را از حالت تک‌قطبی خارج کند» (Barducci & Ripa, 2016:1). مقابله با جهان تک‌قطبی و ایده جهان چندقطبی در گفتمان سیاست خارجی روسیه به‌عنوان یک چشم‌انداز ضروری برای آینده نظام بین‌الملل مدنظر قرار داده شده است (Omelicheva & Zubytka, 2016:34). آنچه از اهداف و مطالب فوق برآورد می‌گردد این است که روسیه نیز به مانند آمریکا از دوران پس از جنگ سرد به این نکته واقف شده‌است که در هر صورتی باید دامنه نفوذ خود را در مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان افزایش دهد. با توجه به ژئوپلیتیک اوراسیا، مسلماً حاضر به پرداخت هزینه هم خواهند بود؛ زیرا این افزایش نفوذ ناگزیر به برخورد با منافع هم‌مومن خواهد شد (صفری و وثوقی، ۱۳۹۵: ۱۱۸). این برخوردها در سال‌های گذشته در بحران اوت ۲۰۰۸ گرجستان و بحران ۲۰۱۴ اوکراین و در حال حاضر در بحران سوریه را می‌توان نوعی از رقابت ژئوپلیتیک پس از جنگ سرد در اوراسیا دانست.

ماهیت سیاست خارجی چین در اوراسیا

سیاست خارجی چین در دوره جهانی‌شدن با مبادلات اقتصادی و درگیری چین با موضوعاتی چون امنیت، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و دیگر موضوعات به ذهن تداعی می‌شود.

¹. Sergei Lavrov

². World Affairs Journal

به طور کلی رهبران چین بر افزایش قدرت و توسعه اقتصادی این کشور متمرکز شده‌اند تا ثبات سیاسی و اجتماعی خود را حفظ کنند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث گسترش حوزه منافع چین در اوراسیا گردید و توسعه و نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی در این منطقه به اولویت اول سیاست خارجی چین تبدیل شد (شاه منصور و شامیری، ۱۳۸۹: ۷۶). برژینسکی درباره حضور چین در اوراسیا می‌گوید، «لزومی ندارد که ثابت کنیم که چین یک بازیگر اصلی است. چین هم اکنون یک قدرت قابل توجه در منطقه است و به نظر می‌رسد بلندپروازی‌هایی هم دارد» (برژینسکی، ۱۳۸۵: ۴۸). قد برافراشتن چین نمود پایان دوران تک‌قطبی است. چین انتظار این را خواهد داشت که با خارج شدن ایالات متحده از مقام قدرت مسلط جهان، کشورهای پیرامون آن را در درجه اول در حوزه نفوذ خود داشته باشد (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۱۸۵). لذا بی‌شک می‌توان گفت که بارزترین نمود قدرت نوظهور در نظام بین‌الملل، چین است. کشوری که با تکیه بر رشد و توسعه اقتصادی دارای غرور و اعتماد به نفس قابل توجهی برای به چالش کشیدن نظم ابرقدرت جهان در مناطق مختلف از جمله در اوراسیا شده است.

سیاست خارجی چین مبتنی بر استقلال، عدم وابستگی و روابط صلح‌آمیز است. هدف اصلی این سیاست حفظ و حراست از استقلال، حق حاکمیت و تمامیت‌ارضی چین، ایجاد یک محیط مطلوب بین‌المللی برای اجرای سیاست‌های اصلاحات درهای باز، مدرنیزاسیون و بسترسازی جهت رشد و توسعه اقتصادی است. مخالفت با هژمونی و تلاش در جهت ایجاد جهانی چندقطبی از دیگر اهداف سیاست خارجی چین در دوران کنونی است. لیکن نخبگان چینی بر این اعتقاد هستند که لازمه ارتقای منزلت بر بنیان مولفه اقتصادی قدرت، نه تقابل، بلکه تعامل است (رضایی، ۱۳۸۷: ۲۸۸). همین نگاه در رابطه با کشورهای منطقه اوراسیا هم وجود دارد. لانتین^۱، معتقد است دو محور اساسی بر سیاست خارجی این کشور در رابطه با کشورهای اوراسیا تأثیر به‌سزایی داشته است:

۱. اصول آموزه مائوئیستی یا پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز (احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی دیگران، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی دیگران، برابری و منافع دوجانبه و همزیستی مسالمت‌آمیز)؛

^۱. Marc Lanteigne

۲. اصل «چهار نه»^۱ شامل نه هژمونی، نه سیاست قدرت، نه متحد نظامی و نه رقابت نظامی (Lanteigne, 2009:11). دو محور فوق را می‌توان در راهبرد ظهور صلح آمیز چین خلاصه کرد. این دکترین بیانگر آن است که چین در مسیر توسعه خویش هرگز نه به دنبال به چالش کشیدن و جایگزینی قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای است و نه آنکه قصد مواجهه جویی سیاسی تنش آمیز را در سر دارد. به طور کلی، ظهور مسالمت آمیز بر این امر دلالت دارد که چین باید به دنبال یک محیط جهانی مسالمت آمیز برای خود باشد و تلاش کند تا صلح جهانی را از طریق توسعه تضمین کند نه از رهگذر توسعه طلبی یا مسیرهای مشابه آن (Lam, 2006:166). شی جین پینگ^۲، رئیس جمهور چین این راهبرد را برگرفته از تمدن ۵۰۰۰ ساله چینی می‌داند و معتقد است که چین می‌تواند یک همزیستی مسالمت‌آمیز و پایدار با کشورهای دیگر در نظام بین الملل داشته باشد. این بدان معنا است، اگرچه چین در مسیر استقلال و نفوذ خود در منطقه اوراسیا با قدرتی چون آمریکا مواجه است، اما این تقابل لزوماً به درگیری و اختلاف شدید منتهی نخواهد شد (Varrall, 2015:6). در واقع، حکومت‌های معاصر در چین اغلب بر صلح آمیز بودن خیزش کشورشان به سوی قدرت بین‌المللی پافشاری کرده‌اند. این رویکرد صلح‌آمیز با مفهوم دیگری به نام همسازی (هارمونی)^۳ که ریشه در فرهنگ چین و آموزه‌های فلسفی کنفوسیوس^۴ دارد قوام یافته است (اسمیت، ۱۳۹۴:۲۵۷). البته این مهم را نباید نادیده گرفت که هرچقدر که کشورها قدرتمندتر می‌شوند خواهان افزایش نفوذ خود بر محیط اطرافشان نیز خواهند شد. زکریا^۵ می‌گوید، «تاریخ نشان می‌دهد که دولت‌ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند می‌شوند به ایجاد ارتش‌های بزرگ روی می‌آورند و خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین الملل خود می‌روند» (Zakaria, 1998:3).

چین با توجه به راهبرد سیاست خارجی خود که در هزاره سوم در پیش گرفته است خواهان تسلط بر مناطق مهم و راهبردی در اوراسیا به‌خصوص اوراسیای مرکزی است. این هدف در کنار نفوذ بر کشورهای جنوب شرقی آسیا در قالب سازمان همکاری اقتصادی

¹. Four no Principle

². Xi Jinping

³. Harmony

⁴. Confucius

⁵. Fareed Zakaria.

آ.سه. آن^۱ موید حرکت چین برای تسلط بر آسیا و جلوگیری از شکل گیری رقیب قدرتمند در اوراسیا است. به همین منظور و با تکیه بر توان اقتصادی خود اهداف بلند مدتی را برای این منطقه در نظر گرفته است. در واقع، اتکای چین بر توان و نفوذ اقتصادی خود در این مناطق برای کسب اهداف سیاسی مورد نظر خود است که مهم ترین آنها عبارت هستند از:

۱. ایجاد مسیرهای امن تجاری در سراسر اوراسیا،
۲. دسترسی امن به مواد معدنی و منابع طبیعی؛ انرژی، آب و ...،
۳. راه اندازی زیرساخت های حمل و نقل و خطوط لوله انرژی در اوراسیا،
۴. بهره برداری هر چه سریعتر از «طرح جاده ابریشم جدید»،
۵. تلاش برای محدود کردن موانع تجاری (Devonshire, 2017:3).
۶. حضور فعال در انتقال منابع انرژی از مسیر شرقی؛ خط لوله قزاقستان - سین کیانگ به طول ۳۰۰۰ کیلومتر،
۷. تبدیل شدن چین به شریک اول تجاری کشورهای اوراسیای مرکزی،
۸. تبدیل شدن به کشور پیشرو در سرمایه گذاری در کشورهای منطقه (کر می و کوزه گر کالجی، ۱۳۹۳:۱۵۲-۱۵۳).

اهداف اقتصادی فوق در کنار بلندپروازی های سیاسی - نظامی چین راه نفوذ پکن در اوراسیا را هموار کرده است. بودجه نظامی چین که در سال ۲۰۰۰ حدود ۳۰ میلیارد دلار بود در سال ۲۰۱۰ به رقم ۱۲۰ میلیارد دلار رسید (بهرامی مقدم، ۱۳۹۳:۲۸). این رقم با رشدی چشمگیر در سال ۲۰۱۷ به میزان ۱،۰۲ تریلیون یوان (۱۴۷ میلیارد دلار) رسید (Aljazeera, 2017:2). چین مصمم است تا بتواند تسلط خود در کشورهای اوراسیا را به گونه ای رقم بزند که حتی با وجود تغییرات در سیاست داخلی آن کشورها، حوزه نفوذ چین کاهش پیدا نکند. آنها این سیاست را اعمال «نفوذ بادوام»^۲ نامیده اند که مهم ترین نقطه اتکای آن بر مبادلات اقتصادی با کشورهای اوراسیا است (Kaczmarek & Rodkiewicz, 2016:2). ارائه طرح کمربند جدید جاده ابریشم دقیقاً به این سیاست اشاره دارد. این برنامه تقریباً ۷۰ کشور را در بر می گیرد و نیاز به سرمایه گذاری در حدود ۴ تریلیون دلار دارد. تجارت چین با این کشورها تنها در ژانویه ۲۰۱۸ نزدیک به ۱۷،۸ درصد رشد داشته است. واضح است که این سیاست در نهایت به تغییر نظام

^۱. Association of Southeast Asian Nations (ASEAN)

^۲. Durable Influence

اقتصادی و حتی سیاسی جهان منجر خواهد شد زیرا برای چین اوراسیا ابرقاره‌ای خواهد بود که از لیسبون به پکن و حتی جاکارتا قابل گسترش است (Macaes, 2018:1). بنابراین چین نمی‌تواند از منطقه مهم اوراسیا که به مثابه بازار بزرگ اقتصادی، سیاسی و امنیتی برای آن است چشم‌پوشی کند. چینی‌ها با توجه افزایش قدرت‌شان در چند دهه اخیر در پی نفوذ و سیطره بر اوراسیا به‌خصوص اوراسیای مرکزی می‌باشند تا علاوه بر محکم کردن جای پای خود مانع از حضور هژمون بین‌الملل و تسلط آن بر این منطقه شوند. آنها در کنار روس‌ها به دنبال همین هدف مشترک هستند، اما اینکه تا چه اندازه توانسته‌اند به آن دست‌یابند جای بحث و سوال است. لذا در ادامه سعی می‌شود به همین موضوع پرداخته شود که آیا دو کشور موفق شده‌اند به یک اتحاد استراتژیک در مقابل هژمون دست پیدا کنند؟ یا خیر؟ مفروض نگارندگان این است که دو قدرت نتوانسته‌اند به این مرحله از هماهنگی نایل گردند.

محدودیت های دو کشور در ایجاد اتحاد ضد هژمونیک

در مقام مقایسه با دیگر قدرت‌های بزرگ، روسیه همچنان توانسته نفوذ و میزان تأثیرگذاری خود را در منطقه اوراسیا حفظ نماید و چین نیز توانسته است به پشتوانه اقتصاد پویا و قدرتمند خود از نفوذ و تأثیرگذاری قابل ملاحظه‌ای به‌ویژه در سال‌های اخیر در این منطقه برخوردار شود. به‌خصوص که این دو کشور توانسته‌اند با ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سیاسی شرایط را برای شکل‌گیری یک منطقه امنیتی یکپارچه فراهم سازند. همچنین در یک دهه اخیر مباحث مربوط به زوال و کاهش قدرت هژمونیک آمریکا در سطح جهانی با جدیت بیشتری در محافل بین‌المللی مطرح می‌گردد. به واقع، اگر هژمونی را ظرفیت یک دولت در تأمین امنیت رهبری سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در سراسر جهان تعریف کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که در سال‌های اخیر ایالات متحده در منطقه اوراسیا که به‌عنوان ابرقاره محوری شناخته می‌شود این ظرفیت و توانایی خود را از دست داده است (Komlosy, 2016:2). امروز روسیه و چین اعلام می‌کنند که در پی ایجاد یک همکاری استراتژیک برای سامان‌دهی و جهت‌دهی به مسائل امنیتی، سیاسی، اقتصادی در اوراسیا به کمک کشورهای پیرامون این منطقه می‌باشند که بارزترین خصوصیت آن را می‌توان ضدیت این همکاری و همگرایی منطقه‌ای با هژمونی و سیاست‌های

مداخله‌گرایانه آمریکا دانست. البته این در حالی است که به نظر می‌رسد، دلایل عدم تحقق عملی این اتحاد استراتژیک و محور ضد هژمون بیش از دلایل شکل‌گیری آن باشد.

روسیه و چین سعی دارند تا یک رابط پایدار را در میان خود به وجود بیاورند تا در مسائل بین‌المللی هماهنگی‌های مشترک بیشتری را از خود نشان دهند. اما به‌رغم همکاری‌ها و وجود فرصت‌ها، دو کشور طوری با یکدیگر رفتار می‌کنند که اگر زمانی منافع ملی آنها به‌خاطر روابط استراتژیک دچار خطر شد، بتوانند اصطلاحاً راه‌گریزی از آن داشته باشند. در واقع، روابط آنها محتاطانه است (Akimoto & Yamazoe, 2018:149). روسیه در گذشته یک قدرت بزرگ در سطح اول جهانی بوده‌است، اما در حال حاضر این موقعیت را ندارد و این در حالی است که چین به‌عنوان یک قدرت در حال ظهور شناخته می‌شود که توانسته است در هندسه توزیع قدرت بین‌المللی تغییرات بسیاری به وجود بیاورد. این امر به معنای فاصله زیاد قدرت دو کشور در منطقه و جهان است. به‌خصوص که در سال‌های اخیر پکن توانسته است ابتکار عمل در سطح منطقه را از روسیه بگیرد و نقشی معادل یک قدرت درجه دو برای مسکو در معادلات امنیتی-سیاسی منطقه تعریف نماید. بنابراین نگرانی روسیه از قدرت‌یابی چین و نفوذ تدریجی این کشور در سطح منطقه زمینه را حتی برای طرح دوباره درگیری دو کشور همسایه در خصوص مسائل مرزی و امنیتی که در سال‌های اخیر به واسطه نفوذ آمریکا در منطقه مسکوت مانده بود فراهم می‌کند. مسکو هیچ‌گاه در پی تجربه یک شکست ژئوپلیتیک در سطح منطقه‌ای در برابر چین همانند آنچه در دوران جنگ سرد در برابر آمریکا رخ داد نخواهد بود. روسیه همچنان هویت خود را یک هویت اروپایی تعریف می‌نماید و این در حالی است که تماس فرهنگ اروپایی روسیه با جامعه چین در روابط میان دو کشور اصطکاک ایجاد خواهد کرد (Hao Tian, 2016:4). دشمنی و اختلافات میان دو کشور در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ تأثیر عمیقی در برداشت ملت آنها از یکدیگر داشته است.

علاوه‌بر این بسیاری از نخبگان روس معتقد هستند که در اتحاد میان پکن و مسکو، روسیه به یک موقعیت درجه دوم تنزل می‌یابد و از بسیاری از منافع منطقه‌ای محروم می‌شود. نگرانی این دسته از نخبگان آن است که روسیه تنها به یک ابزار استراتژیک برای چین تبدیل شود و این کشور روزی بخواهد بر سر منافع خود با روسیه با ایالات متحده یک معامله سیاسی صورت بدهد (Bellacqua, 2010:6). به‌خصوص که سیاستمدار با نفوذی

همچون سرگئی کاراگانوف^۱ طرفدار این دیدگاه ضدچینی است. وی در اظهار نظرهای سیاسی خود همواره از چین به‌عنوان یک تهدید استراتژیک قدرتمند برای حاکمیت روسیه نام می‌برد (Karaganov, 2011). این اظهار نظرهای ضد چینی کاراگانوف در حالی است که قبل از وی نیز کسانی همچون واسیلی لیکاجیف^۲، معاون سابق رئیس شورای فدرال روسیه از چین به‌عنوان یک تهدید ژئوپلیتیک نام برده بود و همچنین ایگور رادانوف^۳، وزیر سابق دفاع روسیه از چین به‌عنوان دشمن بالقوه مسکو یاد کرده بود (Lukin, 2002:93). این اظهار نظرها در مواقع مختلف به خوبی نشان می‌دهد که دیوار بی‌اعتمادی میان روسیه و چین همچنان وجود دارد و با اتخاذ برخی مواضع مشترک به‌خصوص در برابر آمریکا این مسائل از میان نخواهد رفت. به‌ویژه که حضور اقتصادی قابل توجه چین در مناطق مرزی روسیه و سرمایه‌گذاری پکن در این مناطق در سال‌های اخیر محافل عمومی روسیه را نسبت به تجاوز نرم چین به خاک روسیه و تصرف این مناطق در حلقه‌ای از نیازهای اقتصادی، بسیار بدبین کرده است (Bobo Lo, 2009:59). این در حالی است که شرایط بد اقتصادی روسیه به دلیل تحریم‌های اتحادیه اروپا، وضعیت اقتصادی در این مناطق را تحت تأثیر خود قرار داده است و به نوعی زمینه را برای گسترش نفوذ چین در این مناطق فراهم کرده است. تلاش چین برای مشارکت در برنامه‌های ایجاد فرصت‌های شغلی در مناطق مرزی با روسیه باعث شده است که بسیاری از روزنامه‌های محلی از «استعمار نرم چین» در برابر روسیه نام ببرند و این مسئله را سند تلاش پکن برای فشار بر مسکو در ساختار روابط دوکشور در نظر بگیرند (Hao Tian, 2016:10).

اما مسئله بی‌اعتمادی و وجود دیدگاه بدبینانه تنها مختص به روسیه نمی‌باشد و در کشور چین نیز بسیاری بر این اعتقاد هستند که روسیه همچنان می‌تواند تهدیدی برای پکن به شمار رود. به دلیل ترکیب ترس تاریخی، سیاسی، فرهنگی چینی‌ها از تجاوز روسیه، استراتژیست‌های این کشور همچنان با احتیاط برای روابط خود با مسکو برنامه‌ریزی می‌کنند. به هر حال چینی‌ها طی تاریخ خود یک‌بار قرن تحقیر را تجربه نموده‌اند و این تجربه تاریخی دیدگاه آنها را نسبت به ایجاد اتحاد استراتژیک با کشورهای دیگر تحت تأثیر خود قرار داده

¹. Sergey Karaganov

². Vasily Likhachyov

³. Igor Radonov

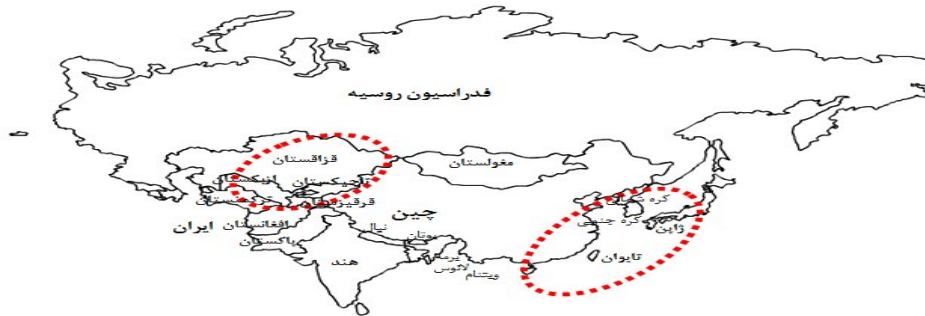
است. تاریخ نگاران از سال ۱۸۳۹ تا ۱۹۴۹ را «سده حقارت»^۱ چین نامیده‌اند. دورانی که با تحمیل جنگ تریاک از سوی بریتانیا بر چین آغاز و تا انقلاب کمونیستی این کشور ادامه داشت (آملیچوا و تسو، ۱۳۹۳: ۱۶۴). وجود چنین تجربه تاریخی در سیاست خارجی که به واسطه تجاوز دیگر کشورها به تمامیت ارضی چین صورت گرفت، پکن را در اتخاذ روابط راهبردی و ائتلاف‌سازی خود تا حد زیادی محتاط کرده‌است. به خصوص که در سطح کلان بین‌المللی امروزه از کشور چین به‌عنوان یک کشور مقید یاد می‌شود و ترجیح این کشور همچنان بر پیگیری سیاست خارجی صلح‌آمیز خود می‌باشد. دلیل اصلی این امر نیز این است که پکن خود را ناچار به تمرکز نیرو و توجه خود به چالش‌های اجتماعی، سیاسی و قومی داخل می‌بیند. به واقع، حکومت چین به غیر از مسائلی که مربوط به دریای جنوبی چین و مسئله تایوان بوده است، تاکنون خود را به طور جدی درگیر امور جهانی ننموده است. به‌عنوان مثال پکن در مسائلی همچون بحران کوزوو در دهه ۹۰ میلادی، حمله آمریکا به افغانستان و عراق در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳، وقوع بحران لیبی در سال ۲۰۱۱ و وقوع بحران سوریه از سال ۲۰۱۱ تاکنون بیشتر به‌عنوان یک کنشگر منفعل شناخته شده است (اسمیت، ۱۳۹۴: ۲۵۵). این در حالی است که روسیه حتی با وجود ضعف ساختاری به‌ویژه در عرصه اقتصادی در سال‌های اخیر به‌عنوان یک بازیگر فعال جهانی و منطقه‌ای دو بحران گرجستان در سال ۲۰۰۸ و اوکراین در سال ۲۰۱۴ را پشت سر گذاشته و همچنان خواهان حضور فعال و متمرکز در عرصه بین‌المللی است. بی‌شک، ایجاد یک ائتلاف استراتژیک میان پکن و مسکو در درجه اول چین را از حالت مقید بودن خود خارج خواهد ساخت و این کشور را بیش‌ازپیش وارد منازعات ژئوپلیتیک جهان خواهد نمود و این مسئله‌ای است که رهبران حزب کمونیست چین نسبت به آن نگران می‌باشند. جمیع این مسائل می‌تواند موانع زیادی در ایجاد یک ائتلاف و اتحاد گسترده و عمیق در روابط فی‌مابین دو کشور حداقل در منطقه اوراسیا ایجاد نماید. به‌خصوص که بسیاری از پژوهشگران سیاسی بر این باور هستند که به جزء مسئله نفوذ و دخالت آمریکا در منطقه اوراسیا به‌عنوان قدرت مداخله‌گر خارجی، هیچ نقطه مشترک دیگری میان روسیه و چین در منطقه اوراسیا وجود ندارد.

تضاد منافع منطقه‌ای، روسیه به‌ویژه از زمان روی کار آمدن ولادیمیر پوتین تاکنون همواره به دنبال بازیابی جایگاه و نفوذ سنتی خود در منطقه اوراسیا بوده‌است و در این زمینه

^۱. Century of humiliation

حضور و نفوذ هرگونه دولت خارجی را مانعی بر سر راه این مسئله می‌داند. بر اساس این تصور کرم‌لین، حضور و نفوذ اقتصادی چین در سطح منطقه به همان اندازه حضور آمریکا در این منطقه خطرناک می‌باشد. بنابراین تأکید دائمی روسیه بر بازگشت منافع از دست رفته این کشور در منطقه اوراسیا با برنامه‌های توسعه اقتصادی پکن در سطح منطقه در تعارض جدی می‌باشد. علاوه بر این، تلاش چین برای بهره‌برداری از منابع و ذخایر انرژی منطقه با سیاست‌های انرژی روسیه در تضاد می‌باشد؛ زیرا تمایل مسکو به اداره و مدیریت یک‌جانبه بهره‌برداری و مصرف انرژی منطقه است و این در حالی است که چین توانسته است با اعطای تسهیلات اقتصادی گسترده به بسیاری از کشورهای منطقه بر منابع انرژی آنها تسلط یابد (Carlson, 2007:176). از طرفی، چین همواره نقش یک همسایه خوب را برای دیگر کشورهای منطقه‌ای داشته است، اما روسیه با وقوع جنگ گرجستان در سال ۲۰۰۸ و الحاق جزیره کریمه به خود در بحران ۲۰۱۴ اوکراین، نشان داد که در راستا منافع تعریف شده خود هیچ‌گونه ارزش و احترامی برای تمامیت ارضی دیگر کشورها قائل نیست. چین در هر دو بحران مذکور بر آن بود تا سازمان همکاری شانگهای را به‌عنوان فعال‌ترین سازمان منطقه‌ای از ورود به هر دو بحران منع نماید. به‌ویژه که نگاه هر دو کشور نسبت به سازمان همکاری شانگهای و فعالیت آن با یکدیگر متفاوت است. مهم‌ترین هدف چین از تقویت سازمان همکاری شانگهای، تضمین امنیت دستیابی خود به منابع انرژی منطقه و نیز فراهم ساختن بازارهای جدید برای کالاهای خود است. چین در زمان حاضر دیپلماسی انرژی را در پیش گرفته است که بر اساس آن تلاش می‌کند از وابستگی خود به منابع خلیج فارس بکاهد و نیاز خود را از طریق شرق سیبری و غرب قزاقستان از طریق خط لوله و نه نفت کش‌ها که آسیب‌پذیری بیشتری داشتند تأمین نماید. همچنین در نگاه پکن با همکاری چین با دیگر کشورهای منطقه در قالب این سازمان، نگرانی‌ها نسبت به افزایش قدرت آن کاهش می‌یابد. به‌طور کلی دو منطقه آسیای ساحلی شامل مناطق شرقی چین، شبه جزیره کره، ژاپن و تایوان در کنار منطقه آسیای مرکزی به‌عنوان اصلی‌ترین اولویت‌های منطقه‌ای برای چین شناخته می‌شوند (اعظمی و دیگران، ۱۳۹۱:۱۵).

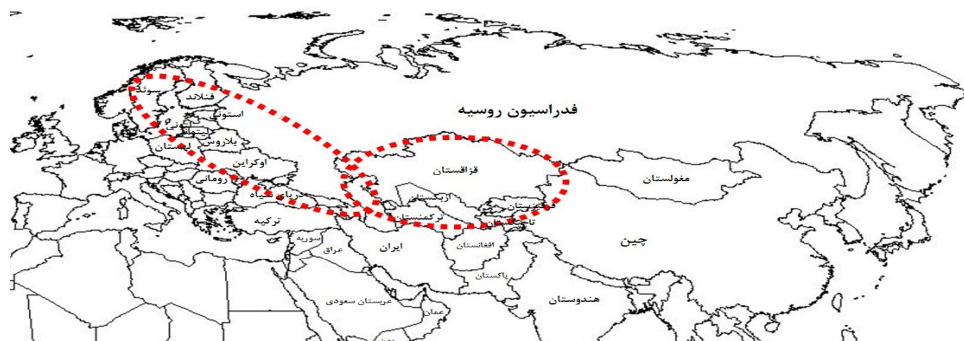
نقشه (۱): اولویت های منطقه‌ای چین



منبع: (اعظمی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۶)

اما رویکرد روسیه نسبت به این سازمان، متفاوت از رویکرد چین بود. روسیه بخش وسیعی از منطقه اوراسیا را منطقه منافع خود می‌داند. به بیان دیگر از لحاظ ژئوپلیتیک، آسیای مرکزی، قفقاز و شرق اروپا به دلایل ملاحظات امنیتی، مرز مشترک و روابط تنگاتنگ اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان اولویت‌های اصلی سیاست منطقه‌ای روسیه شناخته می‌شوند (احمدیان و غلامی، ۱۳۸۸: ۹).

نقشه (۲): اولویت‌های منطقه‌ای روسیه



منبع: (همان: ۱۸)

مسکو با تقویت سازمان همکاری شانگهای سعی در معرفی خود به‌عنوان یک‌قطب قدرتمند در نظام نوین جهانی با استفاده از روند منطقه‌گرایی دارد. در نتیجه می‌توان گفت که نگاه راهبردی چین به سازمان همکاری شانگهای بیشتر با رویکرد راهبردی افزایش توان

اقتصادی و افزایش توان بخشی به ظرفیت‌ها و توسعه این کشور است، لیکن نگاه راهبردی روسیه به این سازمان بیشتر متأثر از سیاست‌های راهبردی این کشور نسبت به حضور در فضای پیرامونی و ایجاد توازن در اوراسیا و سپس عرصه بین الملل است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۷۴-۱۷۸). شاید بتوان نمونه بارز این مسئله را در دوران انقلاب‌های رنگی که حوزه پیرامونی روسیه را به شدت از طرف غرب مورد تهدید قرار می‌داد، جستجو کرد. در این دوران نه سازمان همکاری شانگهای و نه پکن راهبردی مبنی بر حمایت از روسیه و عدم دخالت غرب در مسائل منطقه‌ای را اتخاذ نکردند. به عبارت دیگر، اگرچه هدف اولیه روسیه و چین از تشکیل سازمان همکاری شانگهای پرکردن خلأ قدرت در منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌دهی به یک نظم نوین آسیایی بود، اما برخلاف روسیه، چین تمایلی برای گسترش دامنه مخالفت‌جویی سازمان با آمریکا در آن دوران نداشت (شفیعی و محمودی، ۱۳۸۹: ۱۱۵). مسئله‌ای که در بحران گرجستان و اوکراین نیز قابل مشاهده بود. به‌عنوان مثال، هنگامی که روسیه بالاخره پس از آتش‌بس از سازمان همکاری شانگهای خواهان کمک شد تا استقلال گرجی‌های ساکن آبخازیا و اوستیای جنوبی تأمین شود چین و هیچ‌کدام از اعضای آسیای مرکزی سازمان همکاری شانگهای با این کار موافق نبودند. این مسئله بیش از هر چیز بیانگر عدم پشتیبانی شگفت‌آور از یک شریک (مثلاً استراتژیک بود (اسمیت، ۱۳۹۴: ۲۱۹-۲۲۰)).

رویکرد منفعلانه چین به این حوادث به خوبی بیانگر آن است که برخلاف ادعای برخی مبنی بر موفقیت روسیه و چین در ایجاد یک محور ضد هژمون در منطقه اوراسیا، مسکو تاکنون نتوانسته پکن را به اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه‌تر در برابر آمریکا ترغیب نماید. نکته حائز اهمیت در طرف مقابل نیز نگاه و برداشت متفاوت آمریکا از روسیه و چین در منطقه اوراسیا است. به هر حال چین توانسته است به پشتوانه استراتژی توسعه صلح‌آمیز خود به بیش از ۷ دهه سلطه مطلق آمریکا بر آسیا پایان ببخشد و قاره آسیا را به قاره چین تبدیل کند. افزایش ۲۰ برابری تولیدات اقتصادی از اواخر دهه ۷۰ میلادی تاکنون در چین این مسئله را برای سیاستمداران آمریکایی روشن نموده است که پکن قدرت و توان هر معجزه‌ای را دارد. چین در حال حاضر بزرگترین کشور تجاری در جهان است و به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ دنیا پس از آمریکا شناخته می‌شود. اگرچه چین با مفاهیم دموکراسی آمریکا بیگانه است، اما چشم پوشی واشنگتن در این مسئله بیانگر اهمیت چین و رای

آرمان‌های دموکراسی و آزادیخواهی است و سیاست مداران نمی‌توانند به سادگی از کاهش روابط با این کشور سخن بگویند (www.economist.com).

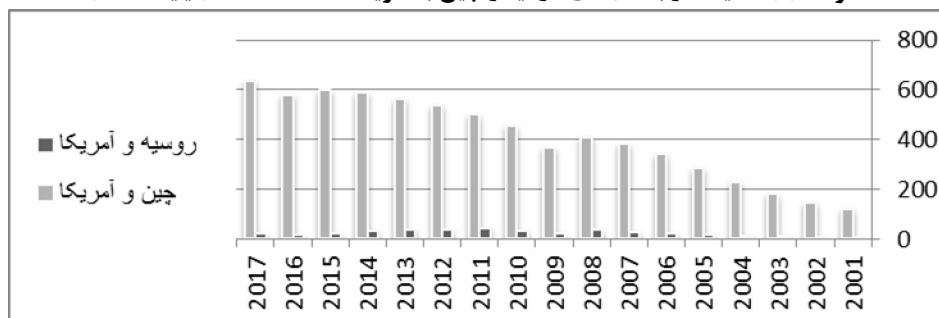
چین امروز نزدیک به سه تریلیون دلار ذخیره ارزی دارد که همچنان این کشور را در رتبه نخست در این زمینه قرار می‌دهد. این حجم قدرت اقتصادی نمی‌تواند برای کشوری مانند آمریکا مسئله بی‌اهمیتی باشد. به‌خصوص که پکن به خوبی می‌تواند در موارد لازم با تکیه بر اهرم ذخیره ارزی خود اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار دهد و بحران اقتصادی دیگری شکل بدهد (Ghemawat & Hout, 2016:87).

افزایش تراز تجاری آمریکا و چین و میزان رفت و آمد دیپلمات‌های دو کشور نشان می‌دهد که عادی بودن روابط برای هر دو کشور در اولویت قرار دارد. این در حالی است که ایالات متحده بدون هیچ‌گونه حساسیت و احتیاطی روابط خود با روسیه را پیش می‌برد و با نگاه از بالا همچنان این کشور را به‌عنوان یک کشور درجه دوم در عرصه بین‌المللی محسوب می‌نماید. عدم‌نگرانی واشنگتن از تحریم‌های اقتصادی روسیه توسط خود یا اتحادیه اروپا که به‌ویژه پس از بحران سوریه افزایش یافته است بیانگر عدم برجستگی نقش روسیه برای آمریکا در مقایسه با چین است. در مجموع رشد قابل توجه تبادلات تجاری چین با آمریکا در آغاز هزاره سوم تا پایان سال ۲۰۱۷ که بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار می‌باشد در مقایسه با تبادلات ناچیز تجاری روسیه با آمریکا که در پایان سال ۲۰۱۷ حدود ۲۵ میلیارد دلار است قابل مقایسه و قابل چشم‌پوشی در روابط دوجانبه آمریکا با چین و روسیه نمی‌باشد (U.S Census Bureau, 2018) (نمودار شماره ۱).

به عبارت دیگر، اگر بپذیریم که در هرگونه رابطه‌ای دو عنصر همکاری و رقابت نقش به‌سزایی را ایفا می‌کنند، بنابراین می‌توان گفت که در روابط میان چین و آمریکا عنصر همکاری و در روابط روسیه و آمریکا عنصر رقابت برجستگی و تأثیرگذاری بیشتری دارد. مسکو بر مبنای همین درک و دیدگاه متفاوت آمریکا به دنبال تقویت روحیه ضدآمریکایی در منطقه است و این مسئله را چه در سطح روابط با دیگر کشورها و چه در سطح سازمان‌های بین‌المللی به خوبی دنبال می‌کند.

چگونگی تقابل روسیه و چین با آمریکا در اوراسیا/۲۵

نمودار (۱): مقایسه روابط تجاری روسیه و چین با آمریکا از ۲۰۱۷-۲۰۰۱ (میلیارد دلار)



Source: U.S Census Bureau, Foreign Trade Division, Data Dissemination 2018

به‌عنوان مثال یکی از اهداف حمایت روسیه از پیوستن جمهوری اسلامی ایران به سازمان همکاری شانگهای تغییر ماهیت این سازمان از حوزه‌های اقتصادی و امنیت نرم به حوزه‌های نظامی و تبدیل آن به ناتو آسیا می‌باشد. روسیه در ابتدا به‌عنوان یکی از مخالفان پیوستن ایران به این سازمان بود و این مخالفت ناشی از نگرانی مسکو نسبت به تحرکات ناتو در منطقه در صورت عضویت ایران نشأت می‌گرفت. اما با به وجود آمدن مسائلی همچون بحران اوکراین و تلاش‌های بی‌وقفه آمریکا برای استقرار سپر دفاع موشکی در شرق اروپا، دیدگاه روسیه در این خصوص با تغییرات زیادی همراه شد. روسیه در حال حاضر بر افزایش ظرفیت سازمان همکاری شانگهای برای عضویت پذیری تأکید دارد و ایران به‌عنوان یکی از گزینه‌های اصلی شناخته می‌شود. در نگاه مسکو، ایران می‌تواند به‌عنوان یک سد محکم و یک اهرم فشار کارآمد در برابر آمریکا شناخته شود که با توجه به نفوذ ایران در شرق میانه عضویت این کشور می‌تواند پیشروی‌های آمریکا را با اصطحکاک مواجه سازد. این در حالی است که نگاه چین به عضویت ایران کاملاً متفاوت از نگاه روسیه است. پکن بر مبنای استراتژی احیای جاده ابریشم، ایران را در زمره مهم‌ترین کشورهایی که می‌تواند نقطه اتصال اوراسیا و شرق میانه باشد در نظر می‌گیرد. این نکته را نباید نادیده گرفت که چین به دنبال پیشی گرفتن از غرب در زمینه اقتصادی است؛ حال آنکه روسیه در پس زمینه سیاست‌های خود به دنبال تلافی شکست‌های گذشته و التیام دوران تحقیر خود می‌باشد (Dadparvar & Shen, 2017:56). دیدگاه سیاسی-امنیتی روسیه هیچ‌گاه نمی‌تواند با دیدگاه اقتصادی-انرژی چین در خصوص منطقه و سازمان‌های مرتبط با آن به

شکل‌گیری یک اتحاد پایدار استراتژیک به‌ویژه در برابر هژمونی آمریکا ختم شود. کما اینکه تاکنون چنین پیوندی در عمل محقق نشده‌است و به نظر می‌رسد تا زمانی که چین در محیط امنیتی خود یعنی دریای جنوبی و شبه جزیره کره با بحرانی از سوی آمریکا مواجه نشود حاضر به تشکیل چنین اتحادی با ماهیت تهاجمی نخواهد بود.

در مجموع آشکار است که یکی از زمینه‌های ژئوپلیتیک تقابل با هژمون، نقش‌آفرینی قدرت‌های نوظهور است. نهادینه شدن جایگاه بین‌المللی قدرت‌های نوظهور و مشخصات نظام بین‌الملل در دوران گذار در این رهگذر نقش تعیین‌کننده‌ای خواهند داشت. در این مسیر، اتحاد و عدم‌اتحاد قدرت‌های نوظهور با یکدیگر در مقابل هژمون از مهم‌ترین متغیرهای تعیین‌کننده جابه‌جایی قدرت و تغییر قطب‌بندی نظام بین‌الملل محسوب می‌گردد؛ مسئله‌ای که در حال حاضر در روابط قدرت‌های نوظهور همچون روسیه و چین مشاهده نمی‌شود. در مقابل، هژمونی آمریکا از دوران پساجنگ سرد تا به امروز ادامه داشته است که البته این پیشینه رهبری یک‌دست نبوده است ولی از دید ساختاری که با توانمندی‌ها و نقش مرکزی یک کشور در نظام بین‌الملل سنجیده می‌شود به سختی می‌توان توازن قوایی با ایالات متحده متصور شد که نشانگر جهشی آشکار به سوی تقابل آشکار با هژمون باشد (اسمیت، ۲۰۱۳: ۲۸۵).

نتیجه‌گیری

از زمانی که هالفورد مکیندر در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۱۹ نظریه قلب زمین را مطرح کرد، موضوع چگونگی توزیع قدرت و توازن قوا در اوراسیا از اهمیت بیشتری برخوردار شد. امروزه بسیاری از کارشناسان حوزه روابط بین‌الملل از اوراسیا به‌عنوان ابرقاره محوری یاد می‌کنند که برخورد و تضاد منافع ابرقدرت‌ها در آن کاملاً مشهود و به‌عنوان یک مقیاس کوچک‌تر از نظم جهانی شناخته می‌شود. احیای قدرت ملی روسیه و خواست مردمی برای بازگشت به هویت گذشته در کنار سیاست توسعه‌آمیز چین و رفتارهای هژمونیک‌گرایانه آمریکا سه استراتژی متفاوتی است که روند تحولات سیاسی، امنیتی و اقتصادی این منطقه را مشخص می‌سازد. برآورد بسیاری از کارشناسان سیاسی در تحلیل مناسبات منطقه آن است که روسیه و چین به‌عنوان دو کشور حاضر در جغرافیای این منطقه به دنبال منزوی کردن آمریکا و برقراری یک نظام عادلانه توزیع قدرت می‌باشند. سیاستی که برخی را به ارائه نظریه تشکیل محور زده‌هژمون در اوراسیا و ایجاد یک قطب بندی جدید در عرصه بین‌المللی ترغیب نمود.

موضوعی که به نظر می‌رسد زیر بنای اصلی آن را مخالفت هر دو کشور روسیه و چین با رفتارهای هژمونیک‌گرایانه آمریکا در منطقه و دخالت این کشور به‌عنوان یک قدرت مداخله‌گر و دور از مقیاس جغرافیایی اوراسیا تشکیل می‌دهد. این در حالی است که به نظر می‌رسد شرایط واقعی برای تحقق آن در منطقه وجود ندارد. اگرچه دیدگاه ارائه شده در چارچوب این مقاله در دسته بندی دیدگاه‌های بدبینانه جای می‌گیرد، اما با ارائه دلایل و برهان‌های متعدد که در مورد عدم شکل‌گیری این محور می‌باشد معتقد است که این محور ضدهژمون در عرصه استراتژیک و ژئوپلیتیک منطقه به فعلیت نخواهد رسید.

دو کشور در بعد جهانی، بر ضرورت بر هم زدن نظم بین‌المللی هژمون محور آمریکایی و ایجاد نظم جدید اتفاق نظر دارند اما ادراک و برداشت آنها از ماهیت این تغییر و تعیین جایگاه خودشان در نظم جدید متفاوت است. روسیه معتقد بر فروپاشی نظم هژمون محور آمریکا است، اما چین بسیار محتاط‌تر می‌اندیشد و به جای اینکه در پی جایگزینی آمریکا به‌عنوان رهبر جهانی باشد به دنبال این است که در چارچوب معادلات و اصول شناخته شده نظم کنونی عمل کند و با تکیه بر توان اقتصادی خویش، جایگاه خود را ارتقاء بخشد. این تفاوت دیدگاه در بعد منطقه‌ای در اوراسیا نیز وجود دارد. چین به‌عنوان کشوری که خود را مقید و تابع قوانین بین‌المللی می‌داند، بر داشتن روابط حسنه با همسایگان و ایجاد محیط امن و نه امنیتی در اطراف خود تأکید دارد. حال آنکه روسیه با تکیه بر موضع بازیابی اعتبار و هویت گذشته خویش از هیچ کوششی حتی ایجاد یک فضای امنیتی و پر تنش در منطقه پرهیز نخواهد کرد. درکنار آن، دو کشور روسیه و چین از لحاظ ارزیابی منابع قدرت در شرایط یکسانی به سر نمی‌برند و این به معنای آن است که در صورت تشکیل محور ضدهژمون، استقلال هر کدام از آنها تحت الشعاع دیگری قرار خواهد گرفت؛ مسئله‌ای که با روح برتری طلبی هر کدام از آنها در تضاد است و می‌تواند از ایجاد عملی هر نوع اتحادی جلوگیری نماید. موضوع دیگر تفاوت در نگرش‌های دو کشور در رویارویی با هژمون است. چینی‌ها با ابزارهای اقتصادی و به‌صورت ریسک‌گریزتر به سمت تسلط چینی و مقابله با هژمون گام بر می‌دارند در حالی که روس‌ها با ابزارهای نظامی و سیاسی پیوند خورده‌اند و تمایل روز افزونی به استفاده بالفعل از زور نشان می‌دهند. مسئله دیگر، ژئوپلیتیک و عدم برابری توانمندی‌های یک‌دیگر و سنگین شده کفه برتری چین در اوراسیا است. به‌عنوان مثال طرح «یک راه، یک کمربند اقتصادی» به‌خصوص در آسیای مرکزی موجب تهدید دامنه نفوذ سنتی روسیه شده است. این امر به مثابه تحدید نفوذ روسیه

فرض می شود و در حال حاضر روس‌ها چندان نگرانی از نفوذ آمریکا در این منطقه ندارند بلکه نگرانی اصلی آنها حضور چین است که دارد جای روسیه را دست کم در عرصه انرژی می‌گیرد. بدین ترتیب در حالی که مسکو- پکن از ایجاد محور ضددهژمون صحبت می‌کنند، اما در عمل هر کدام منافع ملی خویش را محور اقدامات قرار داده‌اند. از سوی دیگر صادرات چین به روسیه کم‌تر از ۲ درصد است و این امر نیز به شکل متقابل صادق می‌باشد و تنها ۲ درصد واردات چینی‌ها از روسیه است که آن هم بیشتر مربوط به تسلیحات و فناوری‌های نظامی است. این موضوع در شرایطی است که آمریکا مقصد حدود ۲۰ درصد از کل صادرات چین است و در مقابل، چین نیز مقصد حدود ۶ درصد از صادرات کل آمریکا می‌باشد. این مسئله میزان استحکام رشته پیوند هر کدام از این دو کشور با آمریکا را نشان می‌دهد. بنابراین از لحاظ اقتصادی روس‌ها علاقه‌مند به ایجاد رابطه اقتصادی استراتژیک با چین هستند، اما چین تمایل خاصی به ایجاد رابطه استراتژیک اقتصادی با روسیه ندارد. در واقع با توجه به حجم مناسبات گسترده و درهم تنیده اقتصادی پکن با قطب‌های اصلی اقتصاد جهان از جمله آمریکا، چین در قطبی‌شدن فضای اقتصادی جهان با توجه به ظرفیت‌های بسیار پایین روسیه سودی نمی‌بیند. از لحاظ نظامی این چین است که خواستار رابطه‌ای تنگاتنگ با روسیه و دریافت تسلیحات پیشرفته نظامی است، اما روسیه بنا بر سوءظن‌های تاریخی خود در رقابت‌های آشکار و پنهان بر سر حوزه‌های نفوذ در اوراسیا تاکنون مایل به اجرای این درخواست نبوده است.

علاوه بر موارد فوق، اولویت‌های سیاست خارجی مسکو- پکن در اوراسیا اساساً هم‌پوشانی ندارد. اولویت اصلی سیاست خارجی روسیه به ترتیب منطقه بالکان، قفقاز و اروپای شرقی است و در دیگر سو، اولویت اصلی سیاست خارجی چین، شرق و جنوب شرق آسیا است. در پایان باید گفت که هم روسیه و هم چین بنا بر شرایط کنونی نظام بین‌المللی است که کنار یک دیگر در برخی از مسائل ایستاده‌اند؛ نه روس‌ها از نفوذ چینی‌ها به خصوص در جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی خشنود هستند و نه چینی‌ها از احیا مجدد امپراتوری روس در اوراسیا. بر مبنای همین دلایل و شواهد تحلیلی، استدلال نگارندگان مقاله آن است که اتحاد مسکو- پکن، همواره مقطعی، موضوعی و در سطح تاکتیکی باقی خواهد ماند و شاهد گذاری استراتژیک در این موضوع حداقل در شرایط فعلی نخواهیم بود.

منابع و مأخذ

- اسمیت، مارتین (۱۳۹۴)، *قدرت در نظم جهانی در حال تغییر*، ترجمه: گروه مترجمان، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- آملیچوا، ماریا، تیسکون تسو و دیگران (۱۳۹۳)، *نگاهی تطبیقی به سیاست خارجی قدرت های بزرگ*، ترجمه: عسگر قهرمان پور، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- اعظمی، هادی (۱۳۸۵)، "وزن ژئوپلیتیکی و نظام قدرت منطقه‌ای، (بررسی موردی: جنوب غرب آسیا)"، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، شماره ۳ و ۴.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۵)، *پس از سقوط*، ترجمه: امیرحسین توکلی، تهران: انتشارات سبزان.
- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۳)، "پاسخ آمریکا به رشد چین: استراتژی بازبایی توازن"، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی*، شماره ۲۰.
- تیشه یار، ماندانا (۱۳۸۸)، "بررسی سیاست های ناتو در منطقه اوراسیا بر اساس نظریه بر ساخته گرای"، *فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*، شماره ۴.
- دانایی صفت، عباسعلی (۱۳۹۳)، "عوامل موفقیت ژئوپلیتیک ایران در خاورمیانه"، *فصلنامه مطالعات افکار عمومی*، شماره ۹.
- دادس کالاز (۱۳۹۰)، *ژئوپلیتیک*، ترجمه: زهرا پیشگاهی فرد و محمد زهدی گهرپور، تهران: زیتون سبز.
- رضایی، علی رضا (۱۳۸۷)، "چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین المل"، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۱۶، ۲۹۸-۲۸۲.
- رضایی، داوود (۱۳۸۹)، "توسعه اجتماعی کشورهای آسیای مرکزی"، *فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*، شماره ۶.
- زرگر، افشین و صیاد، سینا (۱۳۹۵)، "اهمیت اوراسیای مرکزی در رقابت های ژئوپلیتیکی بین قدرت های بزرگ"، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره ۳۶.
- سجادیان، ناهید و فیروزی، محمد علی (۱۳۸۸)، "دلایل گسترش ناتو در اوراسیا"، *مجموعه مقالات پانزدهمین همایش آسیای مرکزی و قفقاز*، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- سنجابی، علیرضا و سیفی، مریم (۱۳۸۷)، "حضور و نفوذ قدرت های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی: فرصت ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۴.

- شاه منصوری، تاج محمد و شامیری، افشین (۱۳۸۹)، "اهداف و منافع چین در آسیای مرکزی پس از یازده سپتامبر؛ از همکاری و هم‌جواری تا دیپلماسی اقتصادی بین‌المللی"، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۹.
- شفیع، نودر و محمودی، زهرا (۱۳۸۹)، "سازمان همکاری شانگهای؛ جامعه امن نوظهور"، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۷۲.
- صفری، عسگر و وثوقی، سعید (۱۳۹۵)، "ژئوپلیتیک اوکراین و نقش آن در رقابت روسیه و ایالات متحده آمریکا"، فصلنامه *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۲۶.
- طباطبایی، علی (۱۳۸۹)، "بررسی تطبیقی رویکرد راهبردی چین، روسیه، آمریکا، هند، پاکستان و ایران به سازمان همکاری شانگهای"، فصلنامه *راهبرد*، شماره ۶۰.
- کلارک، شان و هوک، سابرینا (۱۳۹۳)، *جهان پیش رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا*، ترجمه: علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی.
- کرمی، جهانگیر و کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۳)، "الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۸۵.
- کندی، پل (۱۳۸۹) در *تدارک قرن بیست و یکم جهان تا سال ۲۰۲۵*، ترجمه: عباس مخبر، تهران، انتشارات طرح نو.
- نقدی نژاد، حسن و سوری، امیرمحمد (۱۳۸۷)، "رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا"، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۲.
- یزدانی، عنایت‌الله (۱۳۸۵)، "ژئوپلیتیک نفت در منطقه خزر و نقش آمریکا: بازدارندگی جدید"، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۶.
- یزدان پناه درو، کیومرث (۱۳۸۹)، *اتحادیه شانگهای: چشم‌اندازها، بیم‌ها و امیدها با نگاهی به عضویت ایران در این اتحادیه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- Akimoto, S., & Hiroshi, Y. (2018), "Tension with the West, and the Diversification of Foreign Relations", *East Asian Strategic Review*.143-180.
- Aljazeera. (2017), China's 2017 Military Budget Rise Slows Again, Available at: <https://www.aljazeera.com/news/2017>, Accessed on: 2018/4/5.
- Bellacqua, J. (2010), *The Future of China-Russia Relations*, University Press of Kentucky.
- Barducci, A. m., & Rippa, G. (2016), "Understanding Russian Political Ideology and Vision: A Call for Eurasia, From Lisbon to Vladivostok", *Middle East Media Research Institute*, No. 1239.
- Brzezinski, Zbigniew. (2009), "Clash of the Titans", *Foreign Policy*, Available at: <https://www.foreignpolicy.com>, Accessed on: 2018/9/24.

- Brzezinski, Zbigniew. (1997), *The Grand Chessboard*, New York: Basic Book.
- Brzezinski, Zbigniew. (1997), "A Geostrategy for Eurasia", *Foreign Affairs*. Available at: <https://www.foreignaffairs.com>, Accessed on: 2018/9/23.
- Carlson, B. (2007), "The Limits of Sino-Russian Strategic Partnership in Central Asia", *Journal of Public and International Affairs-Princeton*, Vol. 18, No. 165.
- Dadparvar, S., & Shen, L. J. (2017), China, Russia and Iran's Accession to the Shanghai Cooperation Organization (SCO) After Lifting the Sanctions, *Destech Transactions on Social Science, Education and Human Science*, (Icsm), Available at: <http://dpi-proceedings.com/index.php/dtssehs/article/viewFile/10406/9957>, Accessed on: 2018/5/22.
- Devonshire, E. (2017), China in 2017 – Increasing Trade Alliances with Eurasia, China Briefing, Available at: <http://www.china-briefing.com/news/2017/01/11/china-in-2017-increasing-trade-alliances-with-eurasia.html>, Accessed on: 2018/1/11.
- Gava, O., & Gad, U. P. (2018), The Relations Between the European Far-Right and the Russian Federation, *Aalborg University*. 1-56.
- Ghemawat, P., & Hout, T. (2016), "Can China's Companies Conquer the World: The Overlooked Importance of Corporate Power", *Foreign Affairs*, Vol. 95, No. 86.
- Huntington, S. P. (1999), The Lonely Superpower, Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/1999-03-01/lonely-superpower>, Accessed on: 2017/11/14.
- Hettiarachchi, N., & Abeyrathne, U. (2016), "The US attempt of Supremacy in the Twenty First Century: Russian and Chinese Response", *African Journal of Political Science and International Relations*, Vol. 10, No. 7.
- Jessop, B. (2017), Geopolitics: Putting Geopolitics in Its Place in Cultural Political Economy, Available at: <https://www.researchgate.net>, Accessed on: 2018/4/18.
- Katzenstein, P. J., & Weygandt, N. (2017), "Mapping Eurasia in an Open World: How the Insularity of Russia's Geopolitical and Civilizational Approaches Limits Its Foreign Policies", *Perspectives on Politics*, Vol. 15, No. 2.
- Kaczmarek, M., & Rodkiewicz, W. (2016), "Russia's Greater Eurasia and China's New Silk Road: Adaptation Instead of Competition", *OSW*, 2016-07-21.
- Kupchan, C. A. (1998), After Pax Americana: Begun power regional integration, and the sources of a stable multipolarity. *International Security*, Vol. 23, No. 2.
- Komlosy, A. (2016), "Prospects of Decline and Hegemonic Shifts for the West", *Journal of World Systems Research*, Vol. 22, No. 2, 463.
- Lam, Willy W. (2006), Chinese Politics in the Hu Jiantao Era: New Leaders,

- New Challenges, London and New York: M. E. Sharp.
- Lanteigne, M. (2009), *Chinese Foreign Policy: An Introduction*, Routledge.
 - Lukin, A. (2018), "Russia and the United States in the Asia Pacific: A Perspective of the English School", *Asian Perspective*, Vol. 42, No. 43.
 - Lukin A. (2002), *Russian Perceptions of the China Threat in the China Threat: Perceptions, Myths and Reality*, Herbert Yee and Ian Storey, New York: Routledge Curzon.
 - Lo, B. (2009), *Axis of Convenience: Moscow, Beijing and the New Geopolitics*, Brookings Institution Press.
 - Macaes, B. (2018), Eurasia, The Supercontinent that will Define our Century'. Available at: <https://www.weforum.org/agenda/2018>, Accessed on: 2018/2/18.
 - Mackinder, H. (2004), "The Geographical Pivot of History (1904)", *Geographical Journal*, Vol. 170, No. 4.
 - Olcott, B. Martha. (2004), *Russia-Chinese Relations in a Changing Asia*, Washington DC: Carnegie Endowment for International Peace.
 - Omelicheva, M. Y., & Zubyska, L. (2016), "An Unending Quest for Russia's Place in the World, New Perspectives", *Interdisciplinary Journal of Central & East European Politics and International Relations*, Vol. 24, No. 1.
 - Sullivan, P. (1986). *Geopolitics*. London: Croom Helm.
 - Schweller, R. (2018), "Opposite but Compatible Nationalisms: A Neoclassical Realist Approach to the Future of U.S–China Relations", *Chinese Journal of International Politics*, Vol. 11, No. 1.
 - Sergey Karaganov. (2011), Russia's Asian Strategy, Russia in Global Affairs, Available at: <http://eng.globalaffairs.ru/pubcol/Russias-Asian-Strategy-15254>, Accessed on: 2018/5/22.
 - Shanafah, S. N., & Hassan, M. A. (2018), "Russian Effort to Return the Global Role and Adjust the International Balance in the 21st Century", *Journal of US-China Public Administration*, Vol. 15, No. 2, 85-92.
 - Taylor, P. (1993). *Political Geography. Longman Scientific*, Third Edition, England.
 - Tian, H. (2016), Sino-Russian Relations: Conflict and Cooperation.
 - The Guardian (2016), China to increase defence spending by '7-8%' in 2016 – Official, Available at: <https://www.theguardian.com/world/2016/mar/04/china-to-increase-defence-spending-by-7-8-in-2016-official>, Accessed on: 2018/4/19.
 - The Economist: America and China's Strategic Relationship. (2017), Available at: <http://www.economist.com/news/special-report/21720714-after-seven-decades-hegemony-asia-america-now-has-accommodate-increasingly>, Accessed on: 2018/4/26.
 - U.S Census Bureau, Foreign Trade Division, Data Dissemination. (2018), Available at: <https://www.census.gov>, Accessed on: 2018/8/10.

- Weitz, R. (2006), "Averting a new Great Game in Central Asia", *the Washington Quarterly*, Vol. 29, No.3.
- Varrall, M. (2015), Chinese Worldviews and China's Foreign Policy, *Lowy Institute for International Policy*, Available at: <https://www.lowyinstitute.org/publications/chinese-worldviews-and-china-s-foreign-policy>, Accessed on: 2018/6/9.
- Zakaria, F. (1998), *From Wealth to Power: The Unusual Origins of Americas World Role*, Princeton: Princeton University Press.